

شده و از بعضی قسمتهای زمین سر بر آورده ، زمین بصورت مهد آسایش و پرورش کنونی در نمی آید و نیز در حرکت سریع زمین ، ثقل بسیار و نسبی پایه درونی کوهها نسبت

۱- این شرح مختصری است که جناب آقای دکتر سعایی (استاد زمین شناسی) درباره تکوین و ساختمان کوهها مرقوم داشته اند :

« یکی از نظریه های علمی که امروز اساس مطالعه و تحقیق ، راجع به ساختمان پوسته جامد زمین و تغییرات تدریجی آن میباشد ، نظریه تعادلی یا نظریه ایزوستازی ( Isostasy ) است .

قشر جامد زمین که خشکیها و کف اقیانوسها را تشکیل میدهد از قطعات منفصل از هم ساخته شده است ، اما این قطعات کاملاً در مجاورت یکدیگر قرار گرفته هیچ فاصله ای در میان آنها نیست . در زیر پوسته جامد قشری از مواد گداخته نسبتاً سنگین قرار دارد که با قطعات پوسته جامد روی خود تعادل دارند بدین توضیح :

کوهها و مناطق کوهستانی که قسمتهای سنگین و ضخیم قشر جامد زمین هستند در قشر مذاب زیر خود بیشتر نفوذ کرده ریشه و بیخ آنها مثل میخ در قشر مذاب فرورفته است ، اما قسمتی از قشر جامد که در زیر اقیانوسها قرار دارد نازکتر بوده جبران نازکی و سبکی نسبی آنرا ضخامت بیشتری از قشر مذاب سنگین زیرین میکند .

بنابراین قشر مذاب سنگین ، جبران کننده سنگینی و سبکی نسبی پوسته جامد زمین است که بر روی آن قشر قرار دارد - میباشد . هر جا که پوسته جامد سنگین تر و ضخیمتر است ، قشر مزبور نازکتر و هر جا پوسته جامد نازکتر باشد ، این قشر ضخیمتر و قطورتر میباشد و بدین شکل است که تعادل میان پوسته جامد و قشر مذاب زیر آن برقرار میگردد .

قشر مذاب زیر پوسته جامد زمین وضع ثابت ندارد و همیشه در حرکت است تا وضع تعادل دو قشر جامد و گداخته زیر آن پیوسته با برجا بماند .

کوهها و ارتفاعات در نتیجه عوامل خارجی دائماً تراشیده شده تدریجاً سبکتر میشوند و آنچه از تراش و فرسایش برجستگیها حاصل میشود بوسیله آبهای جاری بدریا حمل و جزء رسوب آنها درمی آید و مرتباً بر تراکم و سنگینی رسوب اقیانوسها میافزاید .

سنگینی تدریجی رسوبها باعث میشود که قسمتی از کف اقیانوسها پیوسته پائین رفته در قشر گداخته زیرین خود بیشتر فرو رود ؛ این فرورفتن موجب میشود که مواد گداخته قشر مذاب از زیر اقیانوسها به زیر کوهها که سبکتر شده اند رانده شود . بدین طریق قشر مذاب زیر پوسته جامد و یا قسمت های سطحی تر آن پیوسته در تغییر و حرکت بوده بر حسب آنکه هر قسمت از پوسته جامد نسبت به وضع سابق سبکتر و یا سنگینتر شود ، قشر مذاب زیر آن ضخیمتر و یا نازکتر میشود تا تعادل برقرار مانده وضع عمومی زمین برای امکان و ادامه تغییرات تدریجی پا برجا باشد .

وقتی کف اقیانوسها بر اثر سنگینی تدریجی آنها فروتر رود ، رسوبهای متراکم تحت تأثیر فشارهای جانبی و فوقانی قرار گرفته مرتباً و بطور نامحسوس جمع شده چین خورده

به بیرون است که سطح زمین و موجودات در زمین را از پراکندگی و متلاشی شدن نگه میدارد. کوههای رسوبی ریشدار که بتدریج از عمق دریاها بالا آمده است، محیط مساعدی برای تنوع و تکامل و اشتقاق موجودات زنده و تحول آنها گردیده و نیز همین کوهها است که محل چشمدها و منشأ رودها و فشار هوا و وزش بادها میباشد؛ از این جهت موجودات زنده و شهرها و تمدنها پیوسته در دامنه‌های کوهها یا کناره رودهای جاری از آنها، پرورش می‌یابد، چنانکه در هر قطعه‌ای از زمین که کوهی سر بر آورده خیمه‌های زندگی نیز برافراشته شده و پاینده‌های آن استقرار یافته است، و با جابجا شدن این میخها، خیمه زندگی و تمدن هم تغییر محل میدهد. با توجه بدو وضع و آثار کوهها در پرورش و نگهداری ملاحظه میشود که رساترین تعبیر در اینجا همین تشبیه کوهها بدمیخهای محکم است.

این دو آیه که پایه دلیل است و باید با نظر و تأمل مورد اعتراف و اقرار واقع شود، بصورت استفهام تقریری درآمده، چون مطلب آیات بعد مانند توضیح و بیان مفصل در پیرامون این دو آیه میباشد و از نظر عمومی مشهود و یا نزدیک به شهود است بصورت خبری بیان شده:

و خلقناکم ازواجاً: با توجه بدمعنای لغوی زوج ظاهر این است که مقصود زن و مرد و اصناف و گروههای گوناگونی است که دارای استعدادهای جسمی و نفسی مختلفند، چون با اینگونه اختلافات و سائق احتیاج و میل غریزی است که اصناف و طبقات مانند عناصر مختلف به اختلاط و امتزاج روی می‌آورند از این جهت بدانها ازواج گفته میشود. با این امتزاج - که حاصل از میل باطنی است - استعدادها بیدار میشود و بکار می‌افتد و نتیجه نهائی آن پرورش عقول و نفوس است.

و درهم میشوند. این چین‌ها در زمانهای محدود چندسال و چندصد سال چندان نمایان نیست، اما ادامه چین خوردگی در طول میلیونها سال عظیم حلقه خواهد کرد، و در طول چنین مدتها رسوبها سر از آب بر آورده ارتفاعهای زیاد پیدا میکنند و بدین ترتیب است که سلسله جبال تشکیل میشود.

رشته کوههایی که در نقاط مختلف سطح زمین مثل البرز، آلپ، آند و غیره از سمتی به سمت دیگر کشیده شده‌اند در نتیجه همین کیفیات زمین‌شناسی در اعصار گذشته تشکیل شده‌اند.

وجعلنا نومکم سباتا : آنچه در حالت خواب محسوس است از کار افتادن حواس بیرونی و ادراکات مغزی میباشد، و آنچه در بررسیهای عضو معلوم گشته ، مسمومیت عصبی و قطع ارتباط دنده‌های اعصاب ارادی مغز و تغییری است که در ضربان قلب و جریان خون حاصل میشود و حالت خواب و مدت و عمق آن ارتباط خاصی با مقدار کار نسبی دارد .

بنابراین آنچه از حالت خواب محسوس و معلوم است همان انقطاع موقت و قهری اعصاب از درك ، وعضلات از عمل، و آرامش عمومی میباشد ( سبات ) .

وجعلنا اللیل لباسا : پرده شب ، بدن و اعصاب را از شعاع نور می پوشاند و انسان و حیوان را در پناه تاریکی خود آسوده و مطمئن از چشم رقیب و دشمن میدارد، از این رو انقطاع و آرامش کامل ( سبات ) بر محیط و جنبندگان حاکم میگردد ، چنانکه جنبش و آرامش جنبندگان ، پیرو گسترش و برگشت نور و سایه است؛ همینکه هنگام عصر تابش نور لغزیده شد و سایه یکسره برگشت ، همه جنبندگان - اعم از انسان و حیوان - از میدان زندگی باستی و خستگی بسوی خانه و لانه و آشیانه خود برمیکردند و لباس تاریکی شب هر چه بیشتر فراگیرد ، آرامش و خوابها عمیق تر میگردد .

وجعلنا النهار معاشا : در مقابل، هر چه گسترش نور آفتاب و تابش شعاع آن بیشتر میگردد ، جنبندگان را بیشتر به میدان زندگی میکشاند ؛ بالا آمدن آفتاب ( رقت نهار ) از سوئی ، و محرکهای احتیاج از سوی دیگر ، جنبندگان را بر میانگیزد ، و میدان کوشش گرم میشود و قدرتهای بدنی و فکری که در نتیجه خواب و آسایش شب ذخیره و آماده شده بکار می افتد .

این خواب و بیداری و تاریکی و روشنی و شب و روز پی در پی منشأ و عامل مهم پرورش و تکامل است .

وبینا فوقکم سبعاً شدادا : این آیه ، پس از بیان اصول و عوامل پرورشی زمین ،

۱ - اختلاف مدت و عمق خواب مرد و زن و پیر و جوان مناسب با مقدار کار نسبی ( نسبت به قدرت کار ) مغز و اعصاب است ، در حیوانات نیز خواب ، مناسب با وضع ساختمان و کارهای عنصری آنها میباشد .

توجه را بسوی جهان وسیعتر خانواده شمس معطوف میدارد .

آهنگ لفظ « بنینا ... » بافتحه های متوالی و متدرجاً نمایانده بالا بردن و توسعه بنا و توجه ذهن بدان سو میباشد .

بناء ، ساختن و بالا آوردن ماده یا موادیست بصورت منظم . شداد جمع شدید ، هم ممکن است که ناظر بهم پیوستگی و ناگسیختگی همدیارات باهم باشد و هم امکان دارد که کلمه جمع ناظر به شدت و استحکام هر يك از آنها باشد .

**وجعلنا سراجا وهاجا :** این دو صفت ، وضع و چگونگی ساختمان و موقعیت آفتاب را می نمایاند: سراج ، چراغ است ، چون در میان خانه منظومه شمس چنان قرار گرفته که هر يك از غرفه ها و گوشه های این خانه را روشن می کند ، وهاج است .

نور و حرارت از خود می افروزد و می پراکند ( و مانند چراغهای معمولی ) هابه و ماده روشنی از غیر بدان نمیرسد . با دقت در معانی لغوی « وهاج » معلوم میشود که این لغت مرادف با « وقاد » نیست که فقط مفید فروزندی و منشأ پرتو و حرارت باشد ، بلکه پیش از آن وهاج مفید انتشار خواص و آثار دیگر است . مجموع این معانی فقط درباره خورشید صدق مینماید که سرشار از نور و حرارت و انرژی است و پیوسته از سرچشمه درون خود ، انواع قدرتها ( انرژیها ) بصورت نور و حرارت به سطح و از سطح آن به اطراف فضا و سیارات ساطع میکند که قسمتی از آن منشأ حیات و زندگی زمین میگردد . پیشرفت آخرین نظریات و کشفیات فیزیک نجومی

۱- صدای فتحه باء بعد از واو عطف ، پس از آن طنین فتحه نون پیش از یاء ساکنه و اوج فتحه نون پیش از الف ساکنه ، حرکت ارتفاعی تدریجی و متوالی را می نمایاند ، و همچنین طنین حروف کلمات بعد نمودار توسعه بناء است که به کسره شین « شداداً » منتهی میگردد .

۲- با بررسی های علمی تا این حد معلوم شده که ثوابت و سیارات از ماده گاز مانند گداختدای که بتدریج منقبض شده پدید آمده اند و در سیارات بصورت اجسام جامد محکم و بهم فشرده ای در آمده که با حرکت سریع پراکنده و متلاشی نمیکردد ، اما اینکه مبداء پیدایش سیارات چگونه بوده مورد اختلاف است . رجوع شود به کتاب : « پیدایش و مرگ خورشید » تألیف « ژرژ گاموف » ترجمه آقای احمد آرام ، صفحه ۱۸۰ . درباره هفتگانه بودن سیارات رجوع شود به جزء اول پرتوی از قرآن ، تفسیر آیه : « ثم استوی الى السماء ... »

پیوسته از این مطلب پرده بر میدارد.

با توجه بدین کشفیات و در نظر گرفتن جمله کوتاه «سراجاً وهاجاً» میتوان به اعجاز قرآن در این توصیف و بیان این حقیقت، آشنا شد و آنرا مقیاسی برای بیان عمومی قرآن از دیگر مطالب و حقایق دانست؛ خصوصیات و ممیزات این کلام را از کلامی که مشابه یا مرادف آن باشد در چند جهت میتوان یافت.

۱. مجموع انرژی که بصورت تشعشع نور و حرارت از کل سطح خورشید در هر سال منتشر میشود  $10^{24} \times 1/2$  وات میباشد. در سطح خورشید حرارتی حدود ۶۰۰۰ درجه سانتیگراد وجود دارد. در چنین حرارتی همه عناصر بصورت گاز میباشند و از این گذشته، ترکیبات شیمیایی از هم گسسته و مخلوطی مکانیکی از عناصر بخار شده در حال فروزندی است.

در خورشید هم کربن وجود دارد و هم اکسیژن، بنابراین اولین چیزی که بخاطر میرسد اینست که سوختن کربن این انرژی عظیم را تولید می کند، ولی حتی در درجه حرارت سطحی خورشید (۶۰۰۰ درجه) هم هیچگونه ترکیب شیمیایی صورت نمیگیرد چه رسد بدرون آن که درجه حرارت به ۲۰ میلیون درجه میرسد. وانگهی انرژی حاصل از سوختن یک گرم زغال نیم میلیون مرتبه از انرژی که یک گرم از جرم خورشید در طی عمر خود تشعشع کرده است کمتر میباشد. بنابراین سرچشمه انرژی تشعشعی خورشید جای دیگر باید باشد. علم فیزیک قرن گذشته توانائی آنرا نداشت که این سرچشمه را برای ما تعیین کند ولی پس از کشف نمودن انحلال و تجزیه تشعشعی ماده در اوایل قرن بیستم و امکان تحویل عناصر به یکدیگر و تبدلات هسته ای زیراتمی، روشنی خاصی بر این مشکل افکنده شد و این نکته بدست آمد که در ژرفنای ماده و در داخل هسته بی نهایت کوچک آنها مقادیر عظیمی از انرژی نهفته است که آنرا انرژی زیراتمی می نامند. اگر نور و حرارت خورشید نتیجه سوختن ماده آن بود. در عرض پنج شش قرن تمام جرم عظیم آن میسوخت و نابود میشد، ولی خورشیدی که انرژی خود را از سرچشمه زیراتمی میگیرد، میلیونها سال پرتوافشانی کرده و خواهد کرد.

این سرچشمه عظیم و لایتناهی درونی خورشید، طبق آخرین نظریات علمی فیزیک که با مشاهدات نجومی اثبات شده عبارتست از: یکرشته فعل و انفعالات هسته ای که بصورت حلقوی زنجیری صورت میگیرد و در طی این حلقه، مقادیر عظیمی از انرژی آزاد میشود. در طی این فعل و انفعال حلقوی، هسته های کربن و ازت دخالت مستقیم و نقش کاتالیزر دارند و سرانجام پس از طی یک دوره، هسته کربن یا ازت به همان حال اولی خود بر میگردد و پروتونهای آزاد نیدرون تبدیل به هسته هلیوم میگردد. انرژی که در جریان این فعل و انفعال در تحت درجه حرارت ۲۰ میلیون درجه آزاد میشود، درست مطابق با همان مقدار انرژی است که در نتیجه تشعشع از خورشید صادر میشود.

برای آشنائی بیشتر باین مطالب و ادله علمی آن به فصلهای اول و پنجم کتاب و پیدایش و مرگ خورشید رجوع شود.

۱ - معنای دو لغت خاص « سراج » و « وهّاج » که پیش از این بیان شد .  
 ۲ - آمدن دو وصف متوالی که هر يك نماياننده صورت و جبهتی از موصوف است و وصف دوم مکمل وصف اول و هر دو مبین واقع است : سراج ، نماياننده نور آن بر سطح زمین و دیگر سیارات ، وهّاج ، نماياننده تشعشع پیوسته درویش .  
 ۳ - مفعول اول « جعلنا » که « الشمس » مقدر موصوف است ذکر نشده تا ذهن ، یکسره و بدون تبعیت از نام عمومی و توجه بدان نام ، متوجه صورت و واقعیت آن شود .

۴ - هر دو وصف نکره آمده : « سراجاً وهّاجاً » تدعیرفد « السراج الوهّاج » ، که شعر بر اهمیت و برتر بودن آن از تصور عموم است .  
 ۵ - از برخورد دو جیم با تنوین - که بین هر دو فاصلدای است و هر دو کلمه پی در پی میباشد - موج خاصی آشکار میسازد که هماهنگی با تشعشع و تموّج آفتاب است .  
 ۶ - طنین خاص « وهّاجاً » - که با برخورد واو به « های مشدده » یعنی با فشار خارج شدن هوا از رید سپس امتداد یافتن با « الف ساکنه » ، و تموّج گردیدن با « جیم منون » ( یا در حال سکون با امتداد الف رها میگردد ) - همه نشان دهند هماهنگی با حرکت شدید تشعشع از درون آفتاب و رسیدن و برخورد بدسطح و آنگاه آزاد شدن و موج برداشتن در فضا میباشد .

این خصوصیات نمونه‌ای است از بلاغت اعجازی قرآن که پیشرفت‌های علمی هر چه بیشتر آنرا آشکار میسازد .

چون معنای « جعل » گرداندن از وضعی به وضع دیگر است نه تکوین ، آید بیان گردیدن آفتاب بصورت « سراج وهّاج » ، پس از تکوین « سبع شداد » است . پس نباید تصور کرد که تأخیر ذکر « سراج وهّاج » بعد از بنیاد « سبع شداد » شعر بر تأخیر تکوین آفتاب بعد از آن است .

تنوع افعال : جعل ، بناء و خلق که در این آیات آمده است و هر يك معنا و جای مخصوص بخود دارد ، شایان توجه است .

و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً لنخرج به حیا و نباتا و جنات النافا: حیا: کدو

شرح لغات گفته شد ، معصر ، اسم فاعل عصر ، هم بمعنای فشرنده و هم بمعنای ورود در مرحله عصر میباشد . و از مجموع معانی « نجات » ، بر آمدن و سرازیر کردن یا شدن استفاده میشود ، بنابراین معنای آیه چنین میشود :

از ابرهائیکه وارد در مرحله تراکم و فشردن شده ، یا بارها و ابرهای فشرنده ، آبی را فرو فرستاده ایم که بر آمده ، پرتاب شده و سرازیر گشته است . این چند آیه که بعد از : « وجعلنا سراجاً وهاجاً » آمده نمایاننده مهمترین آثار آفتاب در تکوین و تنظیم زندگی در زمین است ؛ همین آثار نور و حرارت مداوم و نافذ است که زمین را برای پرورش عمومی جانوران و انسان متناسب گردانیده است .

تا اینجا بیان و اثبات این حقیقت است که زمین با همه عوامل و قوای مؤثر حیاتی که از دور و نزدیک آنرا احاطه کرده ؛ پرورشگاه موجودات زنده - و در نهایت - نوع انسان است .

چنانکه گفته شد این اصل صغرای قیاس ( شکل اول بدیهی الاتجاج ) است .

۱- امروز مسلم شده است: صرف نظر از حرارت و روشنائی ظاهری که ما از تابش آفتاب حس می کنیم، حتی چوب و زغال سنگ یا نفتی را که در خانه یا کارخانه ها برای تولید حرارت و انرژی میسوزانیم همه بر اثر تغییراتی که انرژی آفتاب به ترکیبات کربنی داده است، تولید شده اند. چون شعاع آفتاب بر سطح برگ سبز گیاه می تابد، انیدرید کربنیک حاصل از تنفس برگ در مجاورت آن به اکسیژن و کربن تجزیه میشود، اکسیژن به هوا امتصاعد و مایه تلطیف هوا می گردد و مقدار زیادی از کربن آن در تنه و برگ و جاهای دیگر درخت بحالت ذخیره باقی میماند و با گذشت زمانهای طولانی باشکال مختلف مواد سوختنی ، در اختیار ما قرار میگیرد. پس بدون خورشید نه گیاه و جنگلی پیدا میشود و نه مواد سوختنی و مولد انرژی . آب نیز نیروی خود را از خورشید میگیرد؛ آفتاب است که آب دریاها و اقیانوسها را بخار میکند، این بخار به ارتفاعات هوارسیده دوباره مبدل به باران میگردد و در نقاط مرتفع زمین ذخیره میشود و ما از آن استفاده میکنیم .

باد و تغییرات جوی و انرژیهای که ممکن است از آن حاصل شود نیز به علت تابش خورشید است و تغییر درجه حرارت بین نقاط مختلف سطح زمین به یک اندازه گرم نمیشود و در نتیجه اختلاف حرارت و وزن، هوا بحرکت درمیآید و باد تولید میشود ، و بطور خلاصه در همه جا می بینیم که سرچشمه انرژیهای که در اختیار بشر است همان خورشید می باشد و اگر این چشمه فروزان نبود نه حیاتی بر سطح زمین ما دیده میشد و نه حرکتی .

برای اطلاع بیشتر درباره خورشید به کتاب « زندگی و مرگ خورشید، و درباره باد و باران به کتاب: « باد و باران در قرآن، نوشته آقای مهندس بازرگان، رجوع شود .

اصل دیگر که برای قیاس است ، با اندک توجه درك میشود و تصدیق بدان فطری است : پرورشگاه سر منزل نهائی نیست ، زیرا پرورش یا بنده در آخرین دوره پرورش باید وارد مرحله زندگی دیگری شود که متناسب با ظهور نیروها و استعدادها و ساختمان نوظخته پرورش یافته در آن باشد . بنابراین صورت قیاس چنین است : زمین پرورشگاه است ؛ هیچ پرورشگاهی سر منزل نهائی برای پرورش یا بنده نیست . پس زمین مرحله نهائی زندگی انسان نیست .

چون مرحله یا مراحل نهائی بیرون از ادراك حسی و عقلی محدود ما میباشد ، باید با پرتو هدایت قرآن و نشانیها و تمثیلهایش ، بدان آشنا شویم .

\*\*\*

ان یوم الفصل كان میقاتاً (۱۷) یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا (۱۸)

وفتحت السماء فكانت ابواباً (۱۹) وسیرت الجبال فكانت سراباً (۲۰)

ترجمه : همانا آن روز جدائی وعده گاه بوده است (۱۷) همان روزیکه در صور [شپیور] یا صورتها [دمیده شود] ، پس فوج فوج روی آرید (۱۸) و آسمان گشوده گردد (یا پی در پی گشوده گردد) و زان پس درهائی شود (۱۹) و کوهها براه افتد و سرابی گردد (۲۰) .

### شرح لغات :

یوم : مقصود از یوم در اینجا بمعنای مرحله پیدا شدن وضع یا عالم جدیدی است . (در باره معانی مصطلح یوم به تفسیر «مالك یوم الدین» در جلد اول و پرتوی از قرآن ، رجوع شود) .

فصل : بمعنای مصدری : جدا شدن . بمعنای اسمی : جدائی . بمعنای فاعلی : فاصله بین دو چیز . و همچنین بمعنای قضاوت نهائی است .

میقات : وعده گاه زمانی ، هنگام سر رسید یا آغاز کار ، به محل و مکان نیز به اعتبار زمان گفته میشود .

نفخ : دمیدن ، باد در چیزی افکندن ، متورم کردن . نفخ الضحی : بالا آمدن روز . نفخ الريح : وزیدن ناگهانی باد .

صور : (به سکون واو) شپیور ، بوی . (به فتح واو) جمع صوره بمعنی شکل ، صفت نوع است . بعضی ، صور (به سکون واو) را هم جمع صوره دانسته اند مانند «جمع بسره» . در اینصورت از صا ر بمعنای امال است یعنی بسوی او گرداند ، چون صورتها به اشباه خود



می پیوندند .

**افواج :** جمع فوج یعنی گروه و دسته همراه یا همشکل .

**فتحت :** یعنی گشوده شود. عده‌ای به تشدید تاء خوانده‌اند در این صورت یعنی: پی در پی گشوده شود. (از باب تفعیل) .

**سراب :** آنچه در نیمروز و در شدت تابش و انعکاس نور آفتاب بچشم می‌آید .

**کان :** در این آیات، یا منسلخ از معانی زمان و فقط بیان شدن و تکوین یافتن است، یا خبر از گذشته که ظاهر کان می‌باشد، از جهت استعداد و آمادگی برای صورت گرفتن یا تحول به چنین وضعی می‌باشد .

**ان يوم الفصل كان ميقاتا :** مفسران يوم الفصل را به روز حساب ، قضاوت میان

حق و باطل و فصل اختلافات تفسیر کرده‌اند؛ آیه ۲۵ سورة سجده : «ان ربك هوي فصل بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون»<sup>۱</sup> نیز شاهد همین معنا می‌باشد . جز این آیه ، آیات دیگری که کلمه يوم الفصل در آنها ذکر شده ، دلالت بر معانی مذکور ندارد . از يوم الفصل در این آیه و آیات دیگر مانند آن ، یا قرائن و اشاراتی که دارند ، همان جدائی و جدا شدن که معنای لغوی و اصلی کلمه «فصل» است ، فهمیده میشود ، زیرا معانی دیگر مانند : قضا ، حکم و حساب ، از موارد و مصادیق فصل می‌باشد .

ظاهراً «يوم الفصل» در آیه ۴۰ سورة دخان درباره آسمانها و زمین یا موجودات در آنهاست: «وما خلقنا السماوات والارض و ما بينهما لاعبين، وما خلقناهما الا بالحق ولكن اكثرهم لا يعلمون ، ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين»<sup>۲</sup> . در آیه ۲۱ سورة صافات ، يوم الفصل ، پس از «زجره»- که به معنای بانگ یا تحريك شديد است - آمده که پس از آن همه از وضع و جا و موطن خود کنده و جدا میشوند : « فانما هي زجرة واحدة ، فاذا هم ينظرون ، وقالوا يا ويلنا هذا يوم الدين ، هذا يوم الفصل الذي كنتم به تكذبون»<sup>۳</sup> .

۱- همانجا . در تفسیر تفسیرت که درباره آنچه همی در آن اختلاف داشتند، در روز قیامت در میان آنان قضاوت نیائی میکنند .

۲- آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست، از روی بازی نیافریدیم ، ما آنها را جز بر پایه حق نیافریدیم ولی بیشترشان نمیدانند، همانا روز فصل وعده گاه همگی آنان است .

۳- همانا يك بانگ برانگیزنده یا راننده بیس نیست، پس ناگهان چشم میکشایند و مینگرند، و گویند : ای وای بر ما ! این همان روز جزا است ! این همان روز فصل است که شما آنرا دروغ می‌پنداشتید.

ظاهر آیه این است که : آنان پس از برانگیختن شدن می پندارند روز جزا فرا رسیده ، قرآن میگوید : آن روز روز فصل است. (بنابراینکه ، هذا يوم الفصل... ، گفته آنان نباشد) .

آیه های ۱۳ و ۳۸ سورهٔ مرسلات نیز دلالت دارد بر اینکه : روز فصل ، منتبهای این جهان و آغاز عالم دیگر و روز جمع است نه هنگام حساب و حکم نهائی : « لای یوم اجلت ؛ لیوم الفصل ، هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین » .  
در این سوره ، آیات بعد از « ان یوم الفصل ... » صریحاً دلالت بر این دارد که یوم الفصل و نفع صور ، آغاز و مقدمهٔ قضاوت و فصل نهائی میباشد .

اگر الف و لام « الفصل » اشاره به فصل معهود ذهنی باشد ، این فصل همان جدائی و جدا شدن از مهید پرورش زمین میباشد که از پرتو آیات قبل به ذهن می تابند. بنابراین گرچه مقصود فصل معهود و خاص باشد (والف و لام برای جنس نباشد) ، ولی لحن آیه و فعل « کان » مشعر بر این است که آیه ، هم در مقام اشاره به قانون کلی خلقت است و هم بیان یوم الفصل ، خاص افراد انسان یا نوع آن ؛ چه اینها از زمین جدا میگردند ، و زمین از شاخسار بزرگ جهان ؛ و این فصل انسان و زمین مظهر و فرع بارزی از یوم الفصل های عمومی و کلی است ، چنانکه دیگر مظاهر و فروع آن در مفاصل خلقت ، ظاهر و پیوسته میباشد ، چنانکه هر پدیده ای همینکه به کمال خاص بخود رسید ، از اصل و منشأش جدا میشود و وارد مرحلهٔ دیگری میگردد که قوا و خواص ذاتی و اکتسابی ؛ در آن مرحله ، بارز میگردد ؛ این جدائی و بروز برای هر موجودی ، یوم الفصل آن و از نظر پیوستگی خلقت و حیات ، مفاصل جهان است .<sup>۱</sup>

۱- برای چه روزی باز پس افتاده؟ برای روز فصل! این روز فصل است که همه شما و اولیان را در آن روز جمع کردیم .

۲- عناصر مادی پس از میل و جذب به یکدیگر ، همینکه صورت و ترکیب دیگری یافت و آن ترکیب در حد خود کامل گردید از اصل خود جدا میشوند و مستقل میگردند. معادن ، پس از کامل شدن در صورت معدنی خود ، از منشأ جدا و ممتاز و قابل صورتگری انسان میگردند. بذرها و میوه ها ، که سخت به شاخه و اصل خود پیوسته اند ، همینکه رسیده شدند و قابلیت بقا و ابقاء نوع یافتند ، به آسانی از اصل خود جدا میگردند تا درختها و میوه های نامحدودیکه در

یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا : این آیه عطف بیان یا بدل یا بیان مسورد کامل یوم الفصل است ، و ممکن است که ظرف برای فعل مقدر باشد : « بیاد آر ، یا واقع میشود یامی آید و ... » . لغت نفخ در آیاتی از قرآن که در موارد زندگان و اطوار حیات آمده بمعنای دمیدن ناگهانی حیات در موجودات مستعد میباشد : آیه ۹ از سوره سجده پس از اشاره به اطوار گذشته خلق انسان : « ثم سواد و نفخ فیہ من روحہ ... » ، پس از آن به معاد میپردازد . آیه ۲۹ سوره حجر و ۷۲ سوره ص ، درباره خلق آدم : « فاذا سویتہ و نفخت فیہ من روحی » ، آیه ۹۱ سوره انبیاء ( و ۱۲ سوره تحریم ) در باره مریم و خلق مسیح : « والتی احصنت فرجها فننفخنا فیها ( فیہ ) من روحنا »<sup>۲</sup> .

در همه این آیات، از پیدا شدن حیات جدید و ناگهانی یا فوق العاده، به نفخ تعبیر شده است که پس از تسویه و آماده شدن خلق سابق یا آماده شدن فکری و جسمی محل یکباره از طرف باری دمیده میشود . با توجه بدین آیات ، نفخ در این موارد دمیدن شدن روح ( سر حیات ) در محل قابل و بصورت ناگهانی و غیر منتظره است .

صور ( بسکون واو ، به قرائت مشهور ) تمثیلی از دمیدن حیات و حشر نهائی است که در این آیه به شیپور حرکت ، احضار و جمع و کوچ سربازان تشبیه شده است و با این تشبیه ، آن حقیقت غیر محسوس و معنوی ، برای فهم عموم ، در مشهودات حسی تصویر گردیده جمله : « فتأتون افواجا » مبین و مکمل همین تمثیل است . این تمثیل نمایاننده ظهور کامل قدرت حق و فرمانفرمائی الهی ، دمیدن حیات و فرمان جمع و حرکت ناگهانی گروههای انسان بسوی عرصه محشر است . چنانکه در آیات دیگری

کمون خود دارند در شرایط محیط و زمان ابراز دارند . حیوانات ، با کامل شدن اعضاء و جهازات زندگی، بیدرنگ از تخمها و زهدانها جدا میگردند . این یوم الفصل عمومی خلقت و حیات است که پیوسته در مفاصل حیات بچشم میآید و هر چه موجود کاملتر باشد، یوم الفصل آن بارزتر است، و چون هیچ توقف و نابسامانی در چشم انداز گذشته به چشم نمی آید ، آینده نادیدنی نیز باید چنین باشد، والی الله تصیر الامور .

۱- پس آنرا تسویه کرد و از روح خود در آن دمید .

۲- همینکه آنرا بخوبی همسان و کامل ( تسویه ) کردم و از روح خود در آن دمیدم .

۳- آن زنی که عورت خود را در حصار عفت نگه داشت، پس از روح خود در آن دمیدم .

که این تمثیل آمده نمایاننده همین حقایق است: آیه ۷۳ سوره انعام: « و له الملك يوم ينفخ في الصور، عالم الغيب والشهادة »<sup>۱</sup>. آیه ۱۰۲ سوره طه: « يوم ينفخ في الصور ونحشر المجرمين يومئذ زرقاء »<sup>۲</sup>. آیه ۱۰۷ سوره كهف: « و نفخ في الصور فجمعناهم جمعاً »<sup>۳</sup>. آیه ۵۱ سوره ياسين: « و نفخ في الصور فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون »<sup>۴</sup>. آیه ۶۸ سوره زمر: « و نفخ في الصور فصعق من في السماوات ومن في الارض الامن شاء الله، ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون »<sup>۵</sup>. این آیه صریح است در اینکه نفخه حیات و قیام نفخه دوم است. نفخه اول با بانگ شدید هول انگیز است چنانکه همه هوشیاران مدهوش و صاعقه زده میشوند. بعضی از علماء و محققان اسلام چنین فهمیده اند که نفخه اول فرمان مرگ و نفخه دوم حیات است، و آن دورا به دمیدن در آتش تشبیه کرده اند که گاه برای خاموش کردن و گاه برای برافروختن آتش میباشد، ولی فعل « صعق » تنها بردهشت و هراس دلالت دارد و بهیچوجه مشعر بر خاموش شدن شعله حیات نیست، آیه ۸۷ سوره نمل نیز بهمین مضمون است: « يوم ينفخ في الصور ففرع من في السماوات والارض »<sup>۶</sup>.

آنچه از ظواهر جمیع آیاتیکه بدین مضمون آمده به ذهن می آید این است که: نفخه اول همراه با انفجار و دگرگونی وضع جهان یازمین و بانگ هراس انگیزی است که هم زمین و زمان را بهم میریزد و هم مواد و صور موجود در خلال طبیعت ماده را برمی انگیزد و مدهوش میکند. آیه ۱۳ سوره الحاقة نیز شاهد همین مطلب است:

۱- ملك و قدرت کامل برای او است روزی که در صور دمیده شود، همان دانای نهان و آشکارا.  
۲- روزی که در صور دمیده شود، در آن روز مجرمان را کبود رنگ (کبود چشم و کینه توز) معشور میگردانیم.

۳- و در صور دمیده شود، پس آنها را جمع میکنیم چه جمعی!  
۴- و در صور دمیده شود، ناگهان آنان از سوره هاشان شتابان برمیخیزند و بیرون می آیند.  
۵- و در صور دمیده شود، پس هر که در آسمانها و زمین است به شیون درآید و مدهوش گردد، جز کسانی که خدا خواسته، سپس بار دیگر در آن دمیده شود پس ناگهان ایستاده بهت زده میگردند.

۶- روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمانها و زمین است به هراس آید.

«فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً»<sup>۱</sup>. بنا بر این، نفخه واحد در این آیه، و نفخه اولی که از مفهوم آیه سوره زهر فهمیده میشود، و همچنین آیه سوره نمل، خبر از نفخه اول و ناگهانی میباشد؛ در سوره نمل پس از خبر از این واقعه میگوید: «وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمرّ مر السحاب...»<sup>۲</sup>. و به نظر میرسد که نفخه واحد یا نفخه اولی و ابتدائی چنین باشد که پس از نفخه مطلق پیوسته حیات، برای جمع، قیامت و حرکت، روی میآورد.

آیات دیگر هم با این نفخه یا مطلق نفخه حیات و حرکت و تحول میباشد، آیه ۲۰ سوره ق: «وَنَفْخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»<sup>۳</sup>. و آیه ۱۰۲ سوره مؤمنون: «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»<sup>۴</sup>، نیز بیان همین نفخه مطلق و پیوسته میباشد که متضمن نفخه اولی (واحد) یا پس از آن است. بعضی از مفسران و قراء نخستین مانند ابی عبیده و قتاده «صور» را جمع صور دانسته اند. قرائت حسن که به فتح و او میخوانده مؤید نظر ابی عبیده و قتاده است. بنا بر این، صورتهای نوعی، که همان حقیقت و فصل انسانی است با صورتهای شخصی که محصول کسب و ملکات و آراء میباشد، تحقق و بقاء می یابد و در خلال و درون طبیعت بحال انتظار و استعداد میگذراند تا همینکه روز میقات و فصل موعود فرا رسد و نفخه خاص حیات بردمید، از موطن خود برانگیخته میشوند:

**فتاتون افواجا:** ظاهر آیه این است که پس از نفخ صور به حرکت در میآیند و روی میآورند و در همان هنگام روی آوردن بصورت افواج و گروهها در میآیند. به چه سو روی میآورند؟ اگر جهت و مقصد خاصی در میان یا مورد نظر آیه بود

۱- پس چون در صور دمیده شود، یگانه دمیدنی، و زمین و کوهها برداشته شود، پس به یکباره بهم کوبیده شود چنان کوبیدنی.

۲- و کوهها را مینگری و گمان میکنی سخت و پابرجا هستند، با آنکه پیوسته مانند گذشت ابرها میگذرند.

مجموع آیاتی که در قرآن راجع به این واقعه «نفخ صور» آمده ده آیه است.

۳- در صور دمیده شود، این همان روز بیمگاه است. با هر کسی که بیاید راننده و گواهی است.

۴- چون در صور دمیده شود، در آن روز نه نسبهای در میان آنان است و نه بازپرسی میشوند.

بدان تصریح میشد، چون زمین وزمان و طبیعت دگرگون میشود و انسانها از درون آن سر برمیآورند، نباید جهت و مکان خاصی در میان باشد. از مجموع بیانات و اشارات قرآن راجع بدین حقیقت چنین درك میشود که: افراد و گروههای مختلف بسوی هدفها و مقاصد و نتایج اعمال خود روی آورند، همان مقاصدی که موارد آرزوهای زندگی گذشته و پیش از مرگ طبیعی آنان بوده با تکرار و کوشش و درك یا تلقینهای مستمر، باذات و ضمیرشان سرشته و متحد شده است و در مسیر زندگی دنیا آنها را در درون خود می‌پروراندند و اخلاق و اعمال خود را با آن مقاصد تطبیق میکردند، زیرا مقاصد و آرزوهاییکه از حقایق و کمالات و لذات واقعی در خیال

۱- آیه ۷۱ سوره اسراء (بنی اسرائیل): «یوم ندعو کل اناس بامامهم = روزی که هر گروهی از مردم را با (یا به سبب) امامشان بخوانیم»، امام هر فرد آنکس یا آن چیزی است که مقصد و مورد آرزوهای وی باشد. آیه ۶ سوره زلزله: «یومئذ یصدر الناس اثناناً لیروا اعمالهم = مردم در چنین روزی پراکنده بیرون آیند تا اعمالشان به آنان نمایانده شود». این آیات و دیگر آیاتی که بدین مضمون آمده شاهد بر این است که مردم در آن هنگام به سوی مقاصد خود و برای رسیدن به اعمال خود روی می‌آورند. همشکلی گروهها و اختلاف هر گروهی از گروههای دیگر که به صورت افواج آنها در میآورد، بر حسب همشکلی و اختلاف در صورتهای فکری و اخلاقی و اعمالیست که تحقق و بقا یافته، چنانکه امتیاز افواج و گروههای سپاهی از یکدیگر بر مبنای فنون و تعالیم مختلف سپاهی است که هر گروهی را دارای لباس و سلاح و شعار و فوج خاصی میسازد. طبقات مردم نیز بر حسب اعمال و پیشه‌ها و روحیاتی که بتدریج در دنیا راسخ شده است، از هم ممتاز میشوند تا آنجا که قدرت و نفوذ ملکات در چهره اثر میگذارد و گاهی بر حسب سنخیت خلقی یا بعضی حیوانها، چین و شکنج چهره حیوان خاص یا حیوانات مختلف در چهره انسان ظهور میکند. [این حقیقت در شرح و تفسیر آیه: «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت...» از سوره بقره، با تفصیل بیشتری آمده، به جلد اول تفسیر و پرتوی از قرآن، رجوع شود].

در حدیث معتبری از براه بن عازب چنین نقل شده: [معاذ بن جبل در خانه ابویوب انصاری نزد یک رسول خدا (ص) نشسته بود. معاذ عرض کرد: یا رسول الله! چگونه می بینی قول خدای تعالی را: «یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجاً...»؟ آنحضرت فرمود: ای معاذ از مطلب بزرگی سؤال کردی، سپس اشک از چشمان آنحضرت جاری شد، آنگاه فرمود: ده صنف از امت من پراکنده محسور میشوند. همانا خداوند آنان را از دیگر مسلمانان جدا کرده و صورتهایشان را تغییر داده است؛ بعضی از آنان بصورت میمون، بعضی بصورت خوک، بعضی واژگون چنانکه پاهایشان بالا و رویشان به زیر است و به همین وضع کشیده میشوند، بعضی

انسان پرتو می افکند و آمال و لذاتی که سایه خیال و وهم است، منشأ بهشت و جهنم می باشد.

همچنانکه ماده اولی حیات در حیوانات يك شكل و یکسان است، و هر چه اعضاء و جوارح آنها از منشأ غریز نهفته در نهاد، در درون تخمها و رحمها، کاملتر میشود، صور آنان ممتاز میگردد و در فضای وسیع زمین گروههایی پدید می آورد که بعضی در خلال زمین میخزند، گروهی در میان آب شناورند، گروهی در هوا به پرواز درمی آیند و بالاخره گروهی هم بصورت انسان - با استعدادها و آمال و مقاصد گوناگون - درمی آیند، فطرت اولی انسان نیز که یکسان و ساده است هر چه پیش میرود،

→ کورهای سرگردانند، بعضی کرو گنگند که هیچ درك نمیکنند، بعضی زبانهای خود را می جویند پس چنان چرکی ازدهانشان سر از زیر میشود که اهل محشر از آن متنفر میشوند، بعضی دست و پا بریده اند، بعضی بر شاخه هایی از آتش آویخته اند، بعضی بوی گندشان از مردار بدتر است، بعضی به جبهه هایی (لباس افتخار و امتیاز) پوشیده شوند که از قطران (ماده روغنی است که از بعضی درختها گرفته شود) ریخته و ساخته شده و به بدنهای آنان چسبیده است. اما آنان که به صورت میمونند سخن چینان میباشند، آنان که به صورت خوکند کسانی میباشند که کارشان حرام و رشوه خواری است، واژ گوناگون ربا خوارانند، کوران ستم پیشگان در حکومت و قضاوتند، کران گنگ شیفتگان به کارهای خویشند، چونندگان زبانهای خود علماء و قاضیان هستند که کارهایشان مخالف گفتارهایشان است، دست و پا پریدگان کسانی هستند که همسایگان خود را آزار میدهند، آویختگان به شاخه های آتش جاسوسان و سخن چینان از مردم نزد پادشاهانند، آنان که بوی گندشان از مردار بیشتر است کسانی هستند که یکسره به بهره وری از شهوات و لذات میپردازند و از پرداخت حقی که خداوند در اموالشان دارد سر باز میزنند، آنانکه به چنان جبهه ها پوشیده میشوند متکبران و سرکشانند. ]

این ده نمونه فقط از صور باطنی منحرفان و گناهکاران امت اسلام است که آنحضرت فرأخور درك شنوندگان بیان فرموده است.

تن جو مادر طفل جان را حمله	مرگ درد زادن است و زلزله
جمله جانهای گذشته منتظر	تا چگونه زاید این جان بطر
زنکیان گویند خود از ما است او	رومیان گویند بس زیبا است او
چون بزاید در جهان جان وجود	پس نماید اختلاف بیض و سود
گر بود زنگی برنش زنگیان	روم را رومی برد هم از میان
تا نژاد او مشکلات عالم است	آنکه نازاده شناسد او کم است
او مگر بنظر بنور الله بود	کاندرون خلق او را ره بود

(مثنوی مولوی)

مواریث فکری و خلقی گذشته ظاهر تر میشود، این مواریث باملکات کسب شده بوسیله تکرار و استمرار ترکیب می‌یابد، لذات و حوائج جسمی، عواطف مختلف و ظهور شهوات، محبت و عشق و هنر نمائی پس از دوره بلوغ هر يك در دوران انسان آهنگی ساز میکنند و مشاعر و عقل را با خود دمساز میگردانند. قدرت تعقل میکوشد که آزاد از این جواذب و آهنگهای مختلف درونی، مصلحت اندیش و آینده بین باشد و علل و غایات و مبادی را خوب درك کند، اگر نور ایمان وی را کمک دهد و محیط تعلیم و تربیت پروبال عقل فطری و عملی آنرا برویاند، میتواند همه عواطف و مشاعر و انگیزه‌ها را در طریق حق و صلاح هدایت کند و پیش برد و گرنه منکوب و مقهور خوبیهای میراثی و اکتسابی و شهوات سرکش میگردد و آتشیهای شهوات و خشم پروبال آنرا میسوزاند. پس از آغاز پیری و گذشتن از چهل سالگی گرچه خواستها و جواذب و لذات جسمی سرد و ناتوان میگردد ولی استقلال و قدرت مکتسبات عقلی و نفسانی، راسختر و قویتر میشود. آرزوهای شهوات، همراه غم و افسردگی از بی‌آلتی، و حرص و طمع، شدیدتر میگردد و سرکشی و خونخواری خونخواران بیشتر میشود. همچنین ملکات نویسندگی و هنر و استنتاجهای علمی قوی تر میگردد، آثار علمی و فنی و تربیتی، اداره صحیح و فصل امور و قیام برای اصلاح کار مردم از کسانی است که به آخرین دوره حیات رسیده‌اند.

در اواخر سنین عمر از مایه‌ها و ماده‌های بدن جز پوست ضعیف و نازکی که در معرض زوال است چیزی باقی نمی‌ماند که آنهم قدرت کسب و درك و امتصاص خود را بتدریج از دست میدهد، پدیده‌ها و عوامل جسمی، مانند پوسته تخم پس از تکمیل، حیوان میگردد، ولی باطن همین پوسته نازک که در معرض از هم گسیختگی میباشد پراست از اندوخته‌های فکر و تجربه و ملکات، چنانکه بر حسب غلبه هر يك از آنها چهره درونی موجود تکوین یافته نمایان میشود تا بدان حد ملکات و خوبیها قوی و فعال میگردد که یکسره اعضاء و حواس را تحت تأثیر خود میگیرند و در پوست چهره ظاهر نیز آشکار میگردد.

۱- آثار چهره و چگونگی نگاه و بیان بخوبی چهره‌های درونی اشخاص را می‌نمایاند و برای



و فتحت السماء فكانت ابواباً : بیشتر قاریان کوفه، تای (فتح) را مخفف خوانده‌اند و دیگر قاریان مشدّد. شاهد قرائت به تشدید آیه ۵۰ از سوره ص است : «جنات عدن مفتحة لهم الابواب»<sup>۱</sup>. و همچنین آیه ۴۰ از سوره اعراف : «ان الذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة»<sup>۲</sup>. بنابراین معنای آیه چنین است: پی در پی آسمان گشوده میشود ...

این آیات دلالت صریح دارد بر اینکه مقصود از آسمان و درهای آن در آیه مورد بحث، درهای بهشت است. آیه ۲۹ از سوره نحل : «فادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فلبس مثوى المتكبرين»<sup>۳</sup>. و آیه ۴۴ سوره حجر : «لها سبعة ابواب ، لكل باب منهم جزء مقسوم»<sup>۴</sup>، از درهای جهنم خبر میدهد؛ در آیات سوره ص و اعراف که خبر از درهای بهشت و آسمان میدهد، درباره گشوده شدن و نشدن آن درهاست. ولی در این آیات فقط خبر از درهای جهنم است؛ این دو گونه خبر و تعبیر درباره درهای بهشت و جهنم برای

→ کسانی که فطرت انسانیشان مسخ و هم‌سرخ شده‌اند، تشخیم قیافه جانورانی که از چهره انسان‌نماها آشکار است آسان میباشد و چه بسا در چهره‌هایی انواع جانوران و درندگان دیده میشود که مجموع آن مانند هیچیک از حیوانات موجود نیست. اینگونه اشخاص که بادت و قلم ظریف و زبان نرم خود عرض و شرافت مردم راهتک میکنند و بدنهای مردم را میدرنند و خانه‌ها را ویران میکنند و از هر درنده‌ای درنده‌ترند، میکوشند که با ظاهر مؤدب و ملایم چهره باطن خود را بپوشانند و چه بسا شمائلی از انسانهای کامل و عادل پیرامون خود میگذارند تا شکارهای خود را از چنگالها و دندانها و غرشهای سبعانه خود غافل دارند و بیشتر بدام آرند : «من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت = کسیکه خدا او را لعنت کرده و غضب فرموده و میمون‌ها و خوک‌هایی و پرستندگان سرکش ساخته است» - آیه ۶۰ سوره مائده. ای درنده آستین یوسفان گرگ بر خیزی از این خواب گران.

- ۱- بهشت‌های برین، درها پی در پی برای آنان گشوده شود.
- ۲- کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و از آنها برتری جویند و روی گردانند، درهای آسمان پی در پی برای آنان گشوده نشود و وارد بهشت نمی‌گردند.
- ۳- از درهای جهنم داخل شوید، در حالیکه در آن جاودانید، پس چه بد است جایگاه برتری جویان.

۴- آنرا هفت در است، برای هر دری از خود آنان بخشی تقسیم شده است.

اهل تحقیق شایسته تأمل میباشد ، در آیات ۷۱ و ۷۳ از سوره زمر خبر از گشوده شدن درهای بهشت و جهنم هر دو است : «وسیق الذین کفروا الی جهنم زمراً حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها...» ، «وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمراً حتی اذا جاؤوها وفتحت ابوابها» . ولی در این دو آیه نیز واو عطف «فتحت» ممیز گشوده شدن درهای بهشت از درهای جهنم است !!<sup>۱</sup>

آنچه در پرتو این آیات از آیه مورد بحث می فهمیم این است : بعد از آنکه نفوس با نفخه حیات از طبیعت جدا شدند و پوسته و زمان و مکان محدود از میان رفت ، با اهداف و صور مختلف ، گروههای همشکلی میگردند و بحرکت درمیآیند .

« صورتی کاندز نهادت غالبست هم بر آن تصویر حشرت واجبست »

چنانکه موجودات زنده که در آغاز ولادت در پوست و محیط خود حواس و ادراکات و غرایز و اعضایشان خفته و خاموش و بهم پیچیده است و همینکه بیرون آمدند و مواجه با فضای وسیع این عالم و عوامل انگیزنده و آسمان محیط بر آن شدند ، یکبار حواس و ادراکات و غرایزشان بیدار و هشیار می شود و اعضایشان بکار می افتد و برای رسیدن به مقاصد گوناگون راههایی در پیش میگیرند؛ همچنین انسانها با صور فکری و نفسانی خود همینکه از رحم و پوست طبیعت جدا شدند ، اگر درک و شعور و اعمالشان به سوی معارف و کمالات انسانی گرائیده به جاذبه سنخیت با محیط متناسب ، به جانب بهشت و آسمانهای آن کشانده میشوند ، و آنان که در در بندان شعور و حواس محدود مانده و انگیزه های شهوات و اعمال پست محصورشان کرده است ، درهای بهشت به رویشان بسته میباشد و درهای

۱- آنان که کفر ورزیدند گروه گروه به سوی جهنم رانده شدند تا آنگاه که بدان روی نهادند درهایش گشوده شد... و کسانی که تقوا پیشه ساختند گروه گروه به سوی بهشت رانده شدند تا آنگاه که بدان روی آوردند درهایش گشوده شد .

۲- همینکه گروه های کافران به سوی جهنم رانده شوند و به درهای آن روی آرند ، آن درها به رویشان باز شده است ولی گویا بین روی آوردن بهشتیان به سوی بهشت و گشوده شدن درهای آن فاصله ای است .

جهنم به روی آنان ، خود باز است<sup>۱</sup> .

«از ضحاک روایت شده که برای آتش جهنم هفت در است و آن هفت ادراک میباشد که بعضی بالای بعضی دیگرند . . . پاره‌ای دیگر از مفسران مانند حسن و ابی مسلم نیز نظر ضحاک را گفته‌اند.

بعضی از عرفای اسلام درهای هفتگانه جهنم (یا منشأ آن) را حواس هفتگانه دانسته‌اند: شنوایی ، بینائی ، بویائی ، چشائی ، بساوایی ، خیال و فکر . بعضی هم منشأ درهای هفتگانه جهنم را صفات رذیله دانند: کفر ، نفاق ، کبر ، حسد ، حرص ، آرزوهای بی پایه و بخل .

متفکر و عارف اسلامی صدرالدین شیرازی ، در کتاب «مفاتیح الغیب» درها و منشأهای جهنم را حواس هفتگانه نفسانی دانسته است که حواس ظاهر مظاهری از آنست، گوید: [«اگر ادراکات مسخر هواها و شهوات گردد، وسیله‌ها و درهائی برای سقوط در مهالك میگردد و اگر عقل به نور ایمان فروزان شد و از استعداد به فعلیت رسید و مدرك حقایق گردید و قوا و شهوات نفسانی را در راه عبودیت استخدام کرد، از هر حس و ادراک باطنی آیه‌ای از آیات طالع میشود و دری از درهای معارف باز میگردد، و هر يك را شعور خاصی حاصل میشود که معانی و معارف و اسرار الهی از آن انتزاع میگردد، بر خلاف اهل هوا و جهالت، همانها که از شنیدن آیات الهی اعراض دارند و بر سر کشی خود اصرار می‌ورزند - چنانکه خدای تعالی درباره آنان فرموده: «يسمع آيات الله ثم يصر مستكبراً كأن لم يسمعها كأن في اذنيه وقراً فبشره بعذاب اليم» = آیات خدا را میشنود، سپس برتری جویانه چنان اصرار می‌ورزد که گویا هرگز آنرا نشنیده است، در گوشهایش سنگینی است، پس آنرا به عذاب دردناکی بشارت ده، اینان همان کسانی هستند که درها برویشان محکم بسته شده و راه در برابرشان مسدود گردیده است: «وجعلنا من بين ايديهم سداً ومن خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لا يبصرون» = از پیش رویشان سدی و از پشت سرشان نیز سدی قرار میدهیم و آنرا چنان میپوشانیم که هیچ نمی‌بینند. درهای آسمان به روی ایشان گشوده نشود و داخل بهشت نگردند . . . اینان نه آن درجه عقلی را دارند که معقولات فطری را درك کنند و نه آن سلامت صدر را دارند که شنیدنیها را تلقی کنند، ناچار حال آنان در آخرت چنان است که خود اعتراف میکنند، آنگاه که اعتراف سودی بدانان ندارد: «لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير فاعترفوا بذنبهم» = اگر گوش میدادیم و تعقل میکردیم چنین از باران جهنم نبودیم، پس به گناهان خود اعتراف میکنند»].

۱- مضمون روایتی که در مجمع البیان بدون ذکر سند از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده چنین است: «برای جهنم هفت در است که بعضی بالای بعضی دیگر میباشد، آنگاه يك دست خود را روی دست دیگر گذارد و گفت این چنین . . .»، عکرمه و مجاهد و جبائی نیز چنین گفته‌اند .

این بیان و تحقیق عرفا و متفکرین اسلامی درباره درهای جهنم (یا منشأهای) آن مطابق بسیاری از آیات است که اهل جهنم را فاقد تعقل و درک صحیح و کر و کور و گنگ معرفی کرده، از این نظر طبقات بالای یکدیگر درهای جهنم که در روایات آمده مطابق با حواس و مشاعر است که هر یک برتر از دیگر و ناظر بر آنست، این حواس و ادراکات از حس بساوانی (لامسه) شروع میشود و بدرک و شعور عقلی پایان می‌یابد، چنانکه هر مبدأ حس و ادراک برتر، محیط و فوق حس و ادراک زیرین میباشد و هر یک از آنها میتواند راه و طریقی به سوی جهنم باشد یا به سوی مبادی عالیه و محیط بهشت پیش‌برد، و ظاهر آیه «ولها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم» از سوره حجر، این است که (من) برای بیان مبدأ و منشأ استرعی هر دری از وجود گمراهان جزء تقسیم شده‌ای دارد.

از نظر اهل بینش و عرفا این درها چنان مشهود است که مانند محسوسات احتیاج به دلیل و برهان ندارد:

آن دلی کو مطلع مهتابهاست	بهر عارف و فتحت ابوابها، است
باتودیوار است و باایشان دراست	باتوسنگ و با عزیزان گوهر است
آنچه تو در آینه بینی عیان	پیر اندر خشت بیند پیش از آن.

وسیرت الجبال فكانت سرابا: آیاتیکه از سوره‌های الحاقه و نمل ذکر شد، و همچنین آیات دیگری که راجع به قیامت است دلالت صریح دارد بر اینکه با نفخ صور یا پس از آن و در مقدمات قیامت، زمین بهم میریزد و بساط آن برچیده میشود. این آیه تنها از بحرکت در آمدن کوهها و بصورت سراب در آمدن آنها خبر میدهد، چون کوهها میخهای نگهدارنده و بهم پیوند دهنده قطعات مهد زمینی است که با رشته‌های ناپیدای جاذبه در فضا آویخته شده است و بحرکت در آمده تا آنگاه که دوره پرورش و تکمیل آن پایان یافت و جز پیکرهای خشک و بی‌مایه از آن باقی نماند، میخهای این گهواره برکنده و طناب آن گسیخته میشود، همچنانکه بند و بستهای هسته‌ها و بذرها پس از دوره پرورش و تکمیل مواد زنده درونی، سست و گسیخته میگردد، این علت و سبب طبیعی شکافته شدن و از هم گسیختن قشرهای دربرگیرنده مواد زنده متکامل است، چنانکه این نظام و تحول را در همه موجودات و مواد متحرک و زنده‌ای که در دسترس نظر و تجربه است مینگریم، مجموع جرم فشرده از عناصر و مواد زنده زمینی نیز نباید از قوانینی که در داخل آن حاکم است خارج باشد، این مسیر طبیعی منافی آن نیست که با حادثه‌ای درونی مانند انفجار مواد مذاب مرکزی زمین یا عوامل بیرونی مانند تصادم

باجرمی یا انقلاب در وضع آفتاب ، همراه باشد .

اکنون دانشمندان طبیعی ، باتفاق ، انقراض یا تحوّل زمین را پیش بینی میکنند و گویا پس از آنکه این پیش آمد را از مجموع بررسی های عمومی محرز میدانند ، در جستجوی علل خصوصی آن میباشند .<sup>۱</sup>

\*\*\*

ان جهنم کانت مرصداً (۲۱) للطاغین ما با (۲۲) لاتبین فیها احقاباً (۲۳)

لایذوقون فیها برداً ولا شراباً (۲۴) الاحمیتاً وغساقاً (۲۵) جزاء وفاقاً (۲۶)

ترجمه : جهنم ، همانا ، کمینگاهی بوده است (۲۱) برای سرکشان بازگشتگاهی است (۲۲) درنگ کنندگان در آن سالهای دراز (پی در پی) (۲۳) نه خنکی در آن می چشند و نه نوشابه ای (۲۴) مگر آبی جوشان و چرک آلود (۲۵) پاداشی است سازگار و همانند (۲۶) .

۱- اکنون با مشاهدات و محاسبات فیزیک نجومی بدین مطلب کلی رسیده اند که چون مبدأ تشعشع آفتاب و دیگر ستارگان ، تولید پیوسته انرژی درونی است و این منبع پیوسته روپگاهش می رود ، آیا پس از انهدام زمین یا آسمانها و زمین ، همه یکسر معدوم میشوند؟ آیاتی از قرآن حکیم با تعبیرات مختلف دلالت بر این دارد که اینها بصورت دیگری درمی آیند؛ آیه های ۶۷ و ۶۹ از سوره زمر: «والارض جمیعاً قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه... و اشرفت الارض بنور ربها... = همگی زمین روز قیامت در قبضه او است و آسمانها در دست قدرتش بهم پیچیده اند... و زمین به نور پروردگارش درخشان شود...». و آیه ۴۸ از سوره ابراهیم: «یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار = روزی که این زمین و آسمانها به غیر از آن تبدیل شود و همه برای خداوند یکتای قهار هویدا گردند». و آیه ۴۷ از سوره کهف: «و یوم نسر الجبال وتری الارض بارزة... = روزی که کوهها را روان گردانیم و زمین را هویدا بنگری...» و در سوره انشقاق آیه ۳: «واذا الارض مدت = آنگاه که زمین امتداد یافت». و آیه ۱۴ از سوره النازعات: «فذا هم بالساهرة = ناگهان آنان در سرزمین درخشا و هشیارنده...»

چون هیچ موجودی معدوم نمیگردد و هر پدیده تریبتی به اصل خود بر میگردد، زمین و دیگر اجرام که از مبدأ لایزال قدرت و نیرو پدیدار گشته نیز در آخر بسوی قدرت درمی آید.

نه کهی یابی نه راه کهکشانش  
محو نور دانش سلطان ما  
موج در موج لدینا محضرون  
حلقه حلقه حلقه ها در گوشها  
فارسان گشته غبار انگیزخته

نی از آن نقشی بیابی نی نشان  
شد حواس و نطق بی پایان ما  
حسها و عقلهاشان در درون  
بیهشان را و اهد حق هوشها  
آن جلود و آن عظام ریخته

## شرح لغات :

جهنم : سرای عذاب ابدی قیامت . از لغات دخیل است<sup>۱</sup> .  
 مرصاد : کمینگاه، از رصد، بمعنای کمین کردن در راه است .  
 لابیثین : جمع لابیث، اسم فاعل لیبث یعنی درنگ در میان راه ، توقف در حال انتظار .  
 احقاب : جمع حقب، بمعنای زمان طولانی و بی نهایت، ۸۰ سال، از پی درآمدن .  
 بذوقون : از ذوق، بمعنای چشیدن، مزه چیزی را آزمودن و خوب درك کردن .  
 حمیم : آب جوشان تیره و سیاه .  
 غساق : بدبو، چرکین، سیاه .  
 وفاق : مصدر وفاق، سازگاری و همانندی میان دو چیز .  
 طاغین : جمع طاغی بمعنای سرکش، گردنکش بر حقوق، ستمگر .  
 مآب ، اسم مکان از داوب، بمعنای رجوع و قصد و عادت آمده است ، بنا بر این مآب بمعنای مرجع عادی و طبیعی و از روی قصد است .

ان جهنم کانت مرصاداً . از ترتیب آیات چنین می فهمیم که : پس از فرارسیدن یوم الفصل ، دمیده شدن در صورت ، روی آوردن گروهها بسوی حشر ، باز شدن درهای آسمان، نا پدید شدن جرم زمین و پدید آمدن رستاخیز ، جهنم آشکارا روی میآورد . این آیه به دلالت « کانت » و « مرصاداً » با خبر دادن از جهنم ، وضع و کیفیت گذشته آنرا می نمایاند : این جهنمی که رخ نشان میدهد ، در گذشته ، کمینگاهی در راه انسان بوده است .

آیاتی از قرآن بر این دلالت دارد که جهنم برای جهنمیان ، پیش از قیامت آماده شده است ، مانند آیه ۶ از سوره فتح : « و اعد لهم جهنم و ساءت مصیراً »<sup>۲</sup> . بعضی از آیات اعلام میدارند که جهنم محیط بر کافران است : آیدهای ۴۹ از سوره توبه و ۵۴ از سوره عنکبوت : « ان جهنم لمحیطة بالکافرین »<sup>۳</sup> . بعضی آیات مشعر بر این است که جهنم از پشت سر جهنمیان فرامیرسد، آیه ۱۶ از سوره ابراهیم : « من ورائه جهنم »<sup>۴</sup> ، و آیه ۱۰ از سوره جاثیه : « من ورائهم جهنم ... »<sup>۵</sup> . آیات دیگری ، مشرکان و

۱- در فرهنگ فارسی معین: جهنم ، مغرب از کلمه عبری گهنوم بمعنای دوزخ آمده است .

۲- جهنم برای آنان همی آماده شده است وجه بد بازگشتگاهی است<sup>۱</sup>

۳- جهنم کافران را فرا گرفته است .

۴ و ۵- از پشت سر آن گردنکش (آنان) جهنم است .

سرکشانرا هیمة و سوخت جهنم معرفی کرده است ، آیه ۹۸ از سوره انبیاء : « انکم وما تعبدون من دون الله حسب جهنم... »<sup>۱</sup> . آیه ۱۵ از سوره جن : « واما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً »<sup>۲</sup> . آیه ۲۳ از سوره الفجر ، خبر از پیش آوردن جهنم است : « و جیء یومئذ بجهنم... »<sup>۳</sup> . بعضی از آیات از بروز و آشکار شدن جهنم خبر میدهد ، آیه ۹۱ از سوره شعراء : « وبرزت الجحیم للغاوبین »<sup>۴</sup> ، و آیه ۳۶ از سوره النازعات : « وبرزت الجحیم لمن یری »<sup>۵</sup> . در آیه ۷۱ و ۷۲ از سوره مریم ، حکم قطعی است که همه وارد جهنم میشوند و سپس پرهیزگاران نجات می یابند : « وان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً ، ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً »<sup>۶</sup> .

مجموع این آیات دلالت صریح دارد بر اینکه جهنم پیش از زیر و روشن شدن جهان طبیعت و مهید پرورش زمین صورت گرفته و آماده شده است . این آمادگی محصول فعل و انفعالات و تصادمات قوای نامتناهی حیاتی انسان و در گرفتن آتش شهوات و حشمتها و آرزوها و پیروی از تقاضاهای این مبادی و درگیری آنها با عوامل و محرکات محیط خارج و عوامل اجتماع میباشد که پیوسته بصورت عقده‌های سوزنده درونی متراکم میگردد و با اندک تحریکی انفجارهایی رخ میدهد که در چهره و اعضا آشکار میگردد و به محیط بیرون شراره میزند ؛ این شراره‌ها مانند مار واژدها بر جان و هستی مردم میزند<sup>۷</sup> و دودهای آن بر عقل دوراندیش و وجدان مصلحت بین نیز چیره میگردد ، و

۱- شما و آنچه جز خدا عبادت میکنید سوخت جهنم است .

۲- واما سرپیچان از حق، پس آنان هیمة جهنم بوده‌اند .

۳- وچنین روزی جهنم همراه آورده شود .

۴- و جهنم برای گمراهان آشکار گردیده شود .

۵- و جهنم برای کسیکه ببیند آشکارا گردد .

۶- هیچ فردی از شما نیست مگر اینکه وارد جهنم شود، این حکمی است که بر پروردگار تو حتمی و قضاوت شده است . سپس کسانی را که پروا گرفته‌اند نجات میدهیم و ستمکاران را زانورده ( نیم خیز ) در آن وامیگذاریم .

۷- دوزخ است این نفس دوزخ ، اژدهاست

هفت دریا را در آشامد هنوز

اصل ایشان بود آتش ز ابتداء

هم ز آتش زاده بودند آن فریق

هم ز آتش زاده بودند آن خان

چون زخمش آتش تو بر دلها زدی

کو به دریاها نگردد کم و کاست

کم نگردد سوزش آن خلق سوز

سوی اصل خویش رفتند انتهاء

حزوها را سوی کل باشد طریق

حرف میراندند از نار و دخان

مایه نار جهنم آمدی

چشم و گوش و ذهن را از دیدن حق می بندد ، و درون تیره و مشوش میشود و از مشاهده آیات وجود و جمال و جلال محروم میگردد ، بلکه جهان ، با همه انوار حکمت و جمال و شکوهش فسرده و بی فروغ و زشت شده بصورت زندانی سراسر شکنجه درمی آید ؛ نه از خود خشنود و نه به عالم و عالمیان دل بسته است و نه با مبدء خیر و جمال رابطدای دارد ؛ برای تسکین دردها ، سوزها ، ناخشنودیها و فرار از تاریکی بدحرکات غافل کننده و مواد تخدیر کننده فکر پناه میبرد تا اندک آرامشی بیابد . این جهنمی است که در زیر روپوش اجسام و حواس و در اعماق درون انسان و طبیعت نهفته است و پیوسته آماده و نیرومندتر میگردد و در زمینه نفس زنده و متحرك و متکامل انسانی کاملتر میگردد ، تا پس از از میان رفتن پوششها و موجبات غفلت سر برمی آورد و آشکار میگردد و بر درون و محیط کفر کافران احاطه دارد و از پشت سر سرکشان را دنبال میکند و پیش میبرد ، همراه میبرد ، با اعمال و ادراکات و تصورات و تخیلات شیطانی شخصیت جهنمی ، پیوسته بدان سوخت میرساند و شعله ور ترش میکند . چون اصل و منشأ جهنم در باطن عالم و عوامل متضاد آنست و دور از حق و آیات و جمال او است ، همه در آن وارد میشوند ، و در مسیر انسان - پس از عالم و بهشت فطرت و پیش از سر بیرون آوردن بدعالم عقل و معرفت و پیوستگی با حقایق ثابت وجود و آیات حق - کمین کرده است : « ان جهنم کانت مرصداً »<sup>۱</sup> .

۱- عقیده به جهنم از قدیم در بین ملل و اقوام شایع بوده و بر حسب تخیلات و اوضاع محیط و زمان خود آنرا به سورت های مختلف تصور کرده اند :

« هندیان دو محل برای عذاب گناهکاران قائل بودند . « جانیالوکون » که محل اجتماع ارواح برای آماده شدن به بازگشت و تناسخ بوده است و دیگر به معنای : « چاه ستمکاران » . سپس شماره محل عذاب افزایش یافت و تا ۲۱ و ۴۰ رسید که هر يك محل نوعی عذاب و درد و اقامتگاه گروه خاصی بوده است . چینیان معتقد به ۱۷ محل عذاب با اشکال مختلف بودند . کنفوسیوس و پیروان او به عذاب تناسخی - برگشت به دنیا و به بدن حیوانات پست در آمدن - عقیده داشتند . در ایران قدیم به يك جهنم معتقد بودند که ارواح گناهکاران در آن زندانی میشود تا از گناهان پاک گردند و پس از آنکه « هورامردا » خداوند خیر ، بر دشمن خود « هریمن » پیروز گردید ، ارواح را از آن زندان آزاد میکند . در معتقدات ایرانیان محل دیگری نیز بنام « دوراک » برای جهنم دیده میشود که ارواح پلید در آن وارد و معذب میشوند ولی حاودان نمی مانند بلکه « هورامردا » سالی یکبار در آن



للعاغین ما با : کسانی که طغیان (سرکشی) تا آنجا خوی ثانوی و وصف عنوانیشان شده که کشتی بدسوی حق و خیر ندارند، مجذوب جهنم میباشند؛ چنانکه نفس طاشی (سرکش مستبد)، هم بر هدایت وجدان و عقل و ایمان و قوانین آنها سرکش است و هم

→  
 فرود میآید و هزاران روان را بر میگردد و به زمین پرت میکند تا در زمین متجسد شوند ، پس اگر اینبار اعمال صالح انجام داد با نیکان و راستگویان صعود میکند و اگر در گمراهی خود باقی ماند ، دوباره در « دوراک » افکنده شود و نه هزار سال در آن بماند . جهنم و بهشت مصریان قدیم و آدابی که در باره آنها داشتند مانند معتقدات بودائیان بوده است ، به تناسخ نیز معتقد بودند - بدین ترتیب که چون گناهکاران مدتی در جهنم و عذاب میمانند از آن خارج میگردند و به جسم حیوانات سپس بصورت انسان درمیآیند . یونانیان گریه به جهنم و عذاب اخروی عقیده داشتند ولی تصورات و سیمی نبود؛ آنچه از گفته های همر (شاعر) و افلاطون ( فیلسوف ) بر میآید اینست که جهنم ، عالمی مانند دنیا میباشد . ( ولی افلاطون در کتاب جمهوریت - مدینه فاضله - که از زبان استادش سقراط در آن بحث کرده است ، تصویر مفصلی از انحاء عذاب ارواح و جهنم دارد ) .

چون رومیان قدیم عقاید خود را از ادیان و عقاید مختلف گرفته بودند ، به انواع عذابها و جهنم عقیده داشتند ... ژاپنیها عذاب را منحصر به تناسخ و حلول ارواح گناهکاران به بدن روپاه می بیند داشتند . یهودیان نخستین ، توجه و عقیده ای به جهنم نداشتند و بعدها مورد توجه آنان واقع شده است . ( در تورات نیز صراحتی درباره جهنم و عذاب اخروی دیده نمیشود ) . مسیحیان جهنم را سرای ابدی گناهکاران میدانند ، اکثر سران مسیحیت عقیده خلود در جهنم را مطابق با گفته های اناجیل میدانند . ولی « اورنجین » کشیش معتقد بوده که ماندن جهنمیان در جهنم ابدی نیست و بالاخره آتش فرو می نشیند و جهنمیان نجات می یابند .

ابن خلاصه ای از عقاید مسلمانی ادیان مختلف درباره عقیده به جهنم نقل از دائرة المعارف فرید و جدی است .

با استقصای در عقاید و مذاهب ملل و اقوام ، از قدیم اصل توجه به جهنم و عذاب اخروی بصور مختلف مشهود است ، بنابراین این عقیده پیش از استناد به ادیان و مذاهب معروف ، مانند عقیده به مبداء و بقاء ، مستند به درك و شعور فطری بشری بوده است . در کتب مشهور دینی و آسمانی پیش از قرآن شرح و تفصیلی درباره جهنم و چگونگی عذاب اخروی دیده نمیشود ؛ در تورات از جهنم بلکه از عالم حشر نامی برده نشده است ، در اناجیل مشهور نزد مسیحیان در چند مورد فقط نامی از جهنم برده شده است از جمله موارد زیر :

[ « و من نیز ترا میگویم که نونی پندرس و بر بن سخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت ، فقره ۱۸ باب ۱۶ انجیل متی .